

روز سخن شد شب تار ایدر ریخ

ای نمر شاخه فضل و هنر
 نام سخن از سخت بر فرار
 تا سخن آمد ز سخنور پدید
 کشور نظم است مسلم ترا
 نبی سخن آویزه گوش دل است
 چون ز تو گوید است لسان ادب
 ای سخت آیت سحر حلال
 ای شده از دیده نهان همچو جان
 در غم هجران تو یاران فکار
 حال تو برسان همه از یکدگر
 جمله ز هجر تو بسوز و گداز
 ترك وفا شیوه محبوب نیست
 رسم وفا ارچه فراموش گشت
 از رقعا تا چه خطا دیده
 رفتی و شد خاطر یاران ملول
 مجمع ما بیتو پریشان شده
 خیز و ره منزل الفت پیوی
 بزم ادب را بسخن شمع باش
 نور ده محفل این جمع باش

وی ز تو دامان ادب پر گهر
 باغ سخن را سخت آبیار
 چون تو سخنور بجهان کس ندید
 کرده سخن شهره عالم ترا
 مژده جانبخشی سرش دل است
 گشت لسان الشعرایت لقب
 زنده ز اشعار تو روح کمال
 از چه شدت روی زیاران نهان
 تو بگرفته ز میانشان کتار
 لیک ز حالت همگان بی خبر
 کس نه که گوید خبری از تو باز
 روی نهفتن ز تو مطلوب نیست
 شمع ودادت ز چه خاموش گشت
 کز رقعا دیده پوشیده
 جان شود از فرقت جانان ملول
 وز غم تو گلبه احزان شده
 جای در این محفل الفت بجوی
 نور ده محفل این جمع باش

رفت برون از کف ما اختیار
 آه که روی تو نخواهیم دید
 جان تو ای طایر عرش آشیان
 تیغ اجل رشته جانت گسست
 تا خبر مرگ تو بشنیده ایم
 بود سخن چرخ و تو اش آفتاب
 آه که خورشید نهان شد بمیغ
 رفته از این غمگده توشادمان
 ما بفراقت ز طرب مانده طاق
 رسته از قید جهان خیال
 دیده آن طلعت خورشید وار
 عشوه ساقیت دل از کف ربود
 داد ترا ساقی سیمین عذار
 چون شدی از باده اسرار مست
 آمدی از جسم برون جان شدی
 ای شده فائز بلقاسی اله
 روح ترا رحمت و غفران قرین
 باد مخلصد بریاض نعیم

« محمد علی ناصح »

قسمت نظم و نثر موعود آقای بینش مدیر انجمن ادبی ایران

در سوگواری مرحوم لسان محول بشماره دیگر گردید .